

نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی دانش اخلاق اسلامی از منظر روایات

عباسعلی فراهتی*

زهره زمانی قورتانی**

چکیده

همان‌گونه که اندیشمندان بزرگ اسلامی، اعم از دانشمندان امامیه و عالمان اهل سنت، بر این حقیقت اذعان کرده‌اند، امیرمؤمنان(ع) در تمامی علوم اسلامی ازجمله صرف و نحو، بلاغت، فقه، علوم قرآن و حدیث، اخلاق و دانش کلام و حکمت الهی و عرفان اسلامی،... سرآمد همگان درطول تاریخ بوده است.

دانش اخلاق را علم و فنی تعریف کرده‌اند که در آن از شناخت خیر و شر بحث می‌شود تا انسان به انتخاب خیر ملزم شود. این دانش سرنوشت‌ساز دربین سایر دانش‌های دیگر اهمیت والایی دارد و بر این اساس، بررسی آن، حساسیت و اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

در این مقاله کوشش شده است ضمن معرفی این دانش، پاره‌ای از فضایل و رذایل اخلاقی بیان و از دو جنبه اخلاق فردی و اجتماعی بررسی شود؛ همچنین، بعضی از زیرشاخه‌های اخلاق فردی مانند تقوا، صدق و راستی و عجب و نیز برخی از زیرشاخه‌های اخلاق اجتماعی مانند ادای امانت، تواضع و عدالت مطرح و دیدگاه‌های امیرالمؤمنین(ع) و عملکرد آن حضرت(ع) در این زمینه از هر دو بُعد نظری و عملی بیان و وجود ملکات و حالات ارزنده نفسانی در وجود حضرت(ع) توصیف و درنهایت به این مطلب دست یافته شود که اندیشه‌های ناب محمدی(ص) در وجود امیرالمؤمنین(ع) بارور شده و آن حضرت(ع) با عمل به

* استادیار دانشگاه کاشان a.farahati@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول) zzamani38@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۲۸

آنچه که به آن علم یافته و اندیشه‌های نورانی که در وجودش شکوفا شده بود، در پی اثرگذاری آن اندیشه در افکار مردم جامعه زمان خود و پس از آن بوده است.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین، دانش اخلاق، اسلام.

۱. مقدمه

دانش اخلاق از جمله دانش‌هایی است که فراگیری آن بر همه سفارش شده است؛ چراکه زینت‌دادن روح به این دانش و در پی آن عمل به این علم، آدمی را در جرگه انسان‌های وارسته و سالک قرار می‌دهد. هرچند انسان به تمامی معارف الهی نیازمند است، نیازمندی روح او به این معرفت (یعنی دانش اخلاق) و به دنبال آن تهذیب روح بیشتر است. با تهذیب روح، حل بسیاری از مشکلات بر انسان آسان می‌شود؛ و در این مسیر، علم و اراده انسان می‌تواند راهگشا باشد. پس ضروری است که در راه تعلیم و تعلم آن کوشید؛ و مناسب‌ترین روش تعلیم و تعلم آن این است که با استفاده از منابع اصیل این علم، راه را برای شناخت آن هموار کرد، تا هرکس که اندک میلی بر اصلاح نفس خود دارد، با جست‌وجو در این منابع شناختی، بر علم خود بیفزاید و با عمل به آنچه فرا گرفته است، زمینه را برای تربیت و تهذیب نفس فراهم آورد.

با این بیان می‌توان گفت که بررسی دانش اخلاق اسلامی، اهمیت والایی دارد. از طرفی، امیرالمؤمنین(ع) تندیس اخلاق اسلامی است؛ زیرا آن حضرت(ع) پس از دردست‌گرفتن زمام حکومت اسلامی، از آنجا که جامعه در زمینه‌های مختلف به اصلاحات نیاز داشت، اقدامات گسترده‌ای در بازگشت جامعه اسلامی به عصر رسالت و پیروی از قرآن و سنت نبوی به عمل آورد که مهم‌ترین آنها، تلاش آن حضرت(ع) در تغییر ساختار فکری - اخلاقی جامعه اسلامی بود. در این راستا، به معرفی الگوی برجسته‌ای در اخلاق نیاز است؛ از این روی، با اثبات نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی این دانش، می‌توان گامی مؤثر در این مسیر برداشت و به این سؤال پاسخ داد که آموزه‌های امام علی(ع) در بُعد نظری و عملی تا چه میزان دانش اخلاق اسلامی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

در زمینه اخلاق و نهج‌البلاغه، آثاری چندی به نگارش درآمده که در آنها اخلاق محور بحث قرار گرفته و پاره‌ای از فضایل و رذایل اخلاقی با توجه به بیانات امیرالمؤمنین(ع) بیان شده است (ازجمله: سیری در نهج‌البلاغه از مرتضی مطهری، اخلاق در نهج‌البلاغه از

سیدکاظم ارفع، و اخلاق در نهج البلاغه از سیدحسین هاشمی؛ ولی افق دید آنها با مقاله حاضر متفاوت می‌نماید.

۲. مفاهیم بنیادی

۱.۲ اخلاق

با جست‌وجو در کتاب‌های لغت می‌توان بر این مطلب تصریح کرد که «اخلاق» جمع واژه «خُلُق» و «خُلُق» است و در معانی متعددی مانند دین، طبع، سنجیه، خلیقه (به معنای طبیعت و سرشت) کاربرد دارد. حقیقت «خُلُق» را صورت باطنی انسان دانسته‌اند که صفات و مفاهیم ویژه خود را دارد و آن را در برابر صورت ظاهری انسان، با ویژگی‌ها و معانی مخصوص به خود، قرار داده‌اند؛ و برای این دو (شکل باطنی و ظاهری انسان)، ویژگی‌های پسندیده و ناپسند است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۸۷/۱۰؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۱۵۸/۵؛ جوهری، ۱۴۲۸ق: ۳۱۵؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۱۵۱/۴). راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق: ۲۹۷)، «خُلُق» و «خُلُق» را در اصل یکی دانسته است، مانند «شَرَب» و «شُرْب»؛ ولی «خُلُق» به هیئت و اشکال و صورت‌هایی که با چشم دیده و ادراک می‌شود، اختصاص می‌یابد و «خُلُق» ویژه نیروها و سرشت‌هایی است که با بصیرت درک می‌شوند.

حاصل تعریفی که از دیدگاه اندیشمندان اسلامی — از جمله ابن‌مسکویه (۱۳۹۸ق: ۵۱)، خواجه نصیرالدین طوسی (۱۳۶۹الف: ۱۰۲)، ملامحسن فیض کاشانی (۱۳۶۵: ۹)، محمدباقر مجلسی (۱۴۰۳ق: ۳۷۲/۶۸)، محمد مهدی نراقی (۱۳۶۷: ۴۲) — از اصطلاح اخلاق به دست می‌آید، این است که اخلاق، ملکه‌ای نفسانی در وجود انسان است که او را به انجام اعمال و کسب صفات پسندیده و ناپسند تشویق می‌کند. این ملکه ممکن است از طبیعت و مزاج شخص و یا بر اثر ممارست و مجاهدت نفس حاصل شود. اگر آن اعمال یا صفات مطابق با عقل و شرع باشد، به آن اخلاق پسندیده می‌گویند و اگر برخلاف آن دو باشد، به آن اخلاق ناپسند اطلاق می‌شود.

۲.۲ علم اخلاق

اندیشمندان اسلامی در زمینه علم اخلاق تعاریف بسیاری ارائه داده‌اند که مفهوم کلی آن را می‌توان در یک جمله از قول شهید مطهری بیان کرد: دانش اخلاق تنها علم چگونه زیستن

نیست بلکه علم چگونه‌بودن نیز است (۱۳۷۷: ۱۹۱). درواقع می‌توان گفت دانش اخلاق هم علم است هم فن؛ دانشی است که مهلکات و منجیات را معرفی می‌کند و سعادت حقیقی را — که دستیابی به مرتبه قرب خداوند است — درپرتو آگاهی و علم، و از طرفی، عمل به این دانش، برای بشر مهیا می‌سازد و پس از شناخت خیر و شر، به انسان کمک می‌کند نفس خویش را به انجام اعمال خیر و پسندیده تشویق کند و از انجام اعمال شر و ناپسند بازدارد (ابن مسکویه، ۱۳۹۸ق: ۵۴؛ طوسی، ۱۳۶۹الف: ۴۸؛ نراقی، ۱۳۶۷: ۳۵؛ طباطبایی، بی‌تا: ۳۰۰/۲؛ بامداد، بی‌تا: ۱۷).

دانش اخلاق از دو بخش دانش اخلاق نظری و اخلاق عملی تشکیل شده است. در بخش نخست آن (اخلاق نظری)، قواعد و اعمال اخلاقی و قضاوت افعال انسان‌ها بررسی می‌شود و این بخش به‌نوعی دربرگیرنده توصیه‌های اخلاقی است؛ و در بخش دوم آن (اخلاق عملی)، این توصیه‌ها در افعال انسان‌ها جهت‌دهی می‌شود.

۳.۲ موضوع علم اخلاق

اندیشمندان علم اخلاق، موضوع این علم را با توجه به بررسی‌هایی که در این علم انجام داده و تعاریفی که از آن ارائه داده‌اند، مشخص کرده‌اند.

— بعضی بر این اعتقادند که موضوع علم اخلاق، «نفس ناطقه» انسانی است؛ چراکه حقیقت انسان، نفس او است و نفس انسانی با رسوخ خلقی خاص در آن، سبب انجام گرفتن کردارهای نیک یا بد خواهد شد. (ابن مسکویه، ۱۳۹۸ق: ۵۵؛ طوسی، ۱۳۶۹الف: ۴۸؛ نراقی، ۱۳۶۷: ۴۲؛ نراقی، ۱۳۷۱: ۳۲)

— برخی، بیشتر بر جنبه رفتاری و عملی تأکید می‌کنند و موضوع این علم را رفتارهای اختیاری انسان می‌دانند. (امین، ۱۹۷۴م: ۱۴؛ بامداد، بی‌تا: ۱۳۶؛ مغنیه، ۱۳۸۶: ۲۳)

— عده‌ای دیگر معتقدند که موضوع علم اخلاق، تکلیف و راه رسیدن به سعادت است و تعیین بهترین طریقه عمل و پسندیده‌ترین شیوه زندگی، هدف و فایده آن است. (نبهی، ۱۳۳۰: ۵)

— اما دیدگاه دیگری هم در این زمینه مطرح است که در آن، هم صفات و ملکات نفسانی و هم رفتار و اعمال انسان موضوع علم اخلاق معرفی می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۱۹۸)

بنابراین، در مجموع می‌توان گفت: موضوع علم اخلاق، وسیع است و ملکات و حالات نفسانی و افعالی را که رنگ ارزشی داشته باشد، شامل می‌شود.

۳. زمینه‌های تاریخی

بی‌شک، بحث‌های اخلاقی از زمانی که انسان بر روی زمین قدم گذاشت، آغاز شده است؛ زیرا نه تنها حضرت آدم(ع) — که پیامبر خدا بود — فرزندان را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت، بلکه خداوند هم از همان زمان که آن حضرت(ع) را آفرید و ساکن بهشت ساخت، مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی خود به او آموخت. سایر پیامبران الهی، یکی پس از دیگری، به تهذیب نفس و تکمیل اخلاق — که خمیرمایه سعادت انسان‌هاست — پرداختند؛ اما بزرگ‌ترین معلم اخلاق، پیامبر اسلام(ص) است که با شعار «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره او فرمود:

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. (القلم/۴)

اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است.

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که از قدیم آنها را به عنوان معلم اخلاق می‌شمردند؛ مانند افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان. به هر حال، بعد از پیامبر اسلام(ص)، امامان معصوم(ع) به گواهی روایات به دلایل اخلاقی گسترده‌ای که از آنان نقل شده است، بزرگ‌ترین معلمان اخلاق بوده‌اند؛ و اینان بزرگواری بودند که در مکتب آنها، مردان برجسته‌ای که هر کدام را می‌توان یکی از معلمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند. زندگی پیشوایان معصوم(ع) و یاران بافضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضایل آنهاست(مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۳۹).

بنا بر دیدگاه برخی از بزرگان و صاحب‌نظران در علوم اسلامی، حضرت علی(ع) را می‌توان واضع علوم چون علم قرائت، تفسیر، حدیث، نحو، اخلاق... در اسلام معرفی کرد(ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۸۱۶/۱؛ صدر، ۱۴۰۱ق: ۴۰۴). آن حضرت(ع) هنگام بازگشت از صفین، نامه‌ای برای فرزندش، امام حسن مجتبی(ع)، نوشتند. این نامه را علمای ما از چندین طریق نقل کرده‌اند؛ از جمله ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی(در کتاب *الرسائل*) و نیز پیشوای اهل سنت، ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری که در کتاب خود با عنوان *الزواجر والمواعظ*، این نامه را به طور کامل آورده و چنین گفته است: «اگر از حکمت چیزی

باشد که باید آن را با طلا نوشت، این نامه است...». این نامه، طولانی است که امام(ع) همه ابواب علم اخلاق و راه‌های سلوک اخلاقی را در آن گرد آورده و تمامی منجیات و مهلکات و ابواب در راه‌های هدایت و ملکات فاضله و اسباب سعادت و راه‌هایی از آن مهلکه‌های اخلاقی و چگونگی رسیدن به درجات اعلای فضیلت را با بهترین عبارت‌ها بیان فرموده‌اند. شریف رضی نیز که بخشی از سخنان امیرالمؤمنین(ع) را گردآورده، این نامه را در نهج‌البلاغه نقل کرده است(صدر، ۱۴۰۱ق: ۴۰۴).

پس از امیرالمؤمنین(ع)، می‌توان از شیعیان آن حضرت که در این علم مقامی بس بزرگ دارند، نام برد. این افراد، صحابه، تابعین و یاران متأخر دیگری را دربر می‌گیرد که برخی با وجود اینکه آثار مکتوبی در این زمینه نداشته‌اند، معلم اخلاق خوبی بوده‌اند که از جمله آنها می‌توان به ابو عبدالله سلمان فارسی، ابوذر غفاری، همام بن عباد بن خثیم، نوف بکالی، جارود بن منذر کوفی، و ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی اشاره کرد؛ و در مقابل این افراد، از گروهی نام برد که آثار مکتوبی در این زمینه از خود به جای گذاشته‌اند، از جمله: ابویعقوب اسماعیل بن مهران بن ابی نصر (صاحب کتاب *صفة المؤمن والفاجر*)، ابو محمد حسن بن شعبه حرّانی (صاحب کتاب *تحف العقول*)، ابو محمد جعفر بن احمد قمی (صاحب کتاب *المانعات من دخول الجنة*)، و ابوعلی احمد بن محمد بن مسکویه که کتابی با عنوان *طهارة النفس یا تهذيب الأخلاق و تطهير الأعراق* در علم اخلاق نگاشته است (صدر، ۱۴۰۱ق: ۴۱۶ - ۴۰۵).

علاوه بر این، کتاب‌های گرانمایه دیگری را عالمان برجسته‌ای در زمینه علم اخلاق به رشته نگارش درآورده‌اند که مجال ذکر و بحث از آنها در این مختصر نمی‌گنجد؛ چراکه نوشتن تاریخ علم اخلاق در اسلام و جهان تشیع، و برشمردن تمامی رجال این علم و همه کتاب‌هایی که در آن نگاشته‌اند و بحث از مندرجات آنها (اگر که از حوادث طبیعی روزگار، جان سالم به‌در برده باشند)، لوازم و امکانات ویژه خود را می‌طلبند که در این نوشتار مقدور نیست.

علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی نیز در اثر معروف خود *الذریعة إلی تصانیف الشیعة* (۱۴۰۳ق: ج ۱)، از چندین کتاب که در این زمینه به نگارش درآمده، نام برده است.

پس از طرح این مباحث، می‌توان گفت که نخستین معلم اخلاق در اسلام قرآن کریم و سپس سنت پیامبر(ص) است؛ اما نوشتن رساله‌ای مستقل در این باره — که در

اصطلاح وضع و تدوین خوانده می‌شود — از امام علی بن ابی طالب (ع) آغاز شده است. (حکیمی، ۱۳۵۷: ۳۲۳)

۴. امام علی (ع) و دانش اخلاق اسلامی

در تعریف دانش اخلاق عنوان شد که این دانش از دو رکن تشکیل شده است: ۱. آگاهی و علم، ۲. عمل. می‌توان گفت بین این دو رکن ارتباط متقابلی وجود دارد؛ چنان‌که حضرت علی (ع) در کلامی به این مطلب اشاره فرموده و هماهنگی آنها را ضروری دانسته‌اند:

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أُجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ.
(نهج البلاغه، حکمت ۳۶۶)

علم و عمل، پیوندی نزدیک دارند: کسی که دانست، باید به آن عمل کند؛ چراکه علم، عمل را فرا می‌خواند، اگر پاسخ داد می‌ماند، وگرنه کوچ می‌کند.

از آنجا که هدف در این مقاله، بررسی نقش امیرالمؤمنین (ع) در دانش اخلاق اسلامی است، در بُعد نظری توصیه‌ها و سخنان حضرت (ع) در باب فضایل و یا رذایل مطرح شده ارائه می‌شود و آنگاه در بُعد عملی، امیرالمؤمنین (ع) به عنوان الگوی مجسم اخلاق اسلامی معرفی و به برخی صفات و ویژگی‌های اخلاقی که آن حضرت (ع) در عمل به آنها پایبند بودند (و درواقع با تأمل بر آن اعمال می‌توان به حقیقت اخلاق اسلامی پی برد)، اشاره می‌شود.

شایان ذکر است که با توجه به گستردگی این نوع مباحث اخلاقی، در اینجا به توصیف برخی صفات به شکل گزینشی اکتفا و در دو گفتار تحت عنوان اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی درباره آنها بحث می‌شود.

۱.۴ اخلاق فردی

اخلاق فردی بخشی از اخلاق به معنای عام و شامل مجموعه‌ای از ملکات و صفات خوب و بدی است که انسان با آراستن نفس به صفات و ملکات خوب و پیراستن نفس از صفات و ملکات بد و رعایت فرامین الهی، خود را به اخلاق الهی متخلق می‌کند و خلیفه او در زمین می‌شود. بنابراین، تزکیه و تهذیب نفس، نقش بسیار مهمی در سازندگی اخلاق فرد

دارد؛ و می‌توان گفت شناخت فضایل و رذایل اخلاقی آنگاه که در قلمرو حالات و رفتار شخصی انسان قرار می‌گیرد، به آن اخلاق فردی گفته می‌شود. به یقین، امام علی(ع) مظهر همه کمالات و صفات پسندیده بود. آن حضرت(ع)، چه در صورت و چه در سیرت، بعد از رسول خدا(ص) بی‌همتا بود، آن‌چنان‌که پیامبر(ص) خطاب به آن حضرت(ع) فرمودند: «النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ.» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ۲۳۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۳۵/۳۶).

۱.۱.۴ تقوا

۱.۱.۱.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰)

امیر مؤمنان(ع) می‌فرماید: تقوا در رأس همه ارزش‌های اخلاقی است.

«تقوا» پرهیز از معاصی و گناهان است از بیم خدای تعالی و دوری از او؛ و درحقیقت مرکب از سه چیز است:
۱. خوف،

۲. دوری از معاصی،

۳. طلب قربت که در دوری از دنیا است. (طوسی، ۱۳۶۹ب: ۳۹)

«تقوا» در نگاه امیرالمؤمنین(ع) عبارت است از:

نیروی روحانی که بر اثر تمرین‌های زیاد پدید می‌آید؛ و پرهیزهای معقول و منطقی از یک طرف سبب و مقدمه پدیدآمدن این حالت روحانی و از طرف دیگر معلول و نتیجه آن است و از لوازم آن به‌شمار می‌رود و این حالت، روح را نیرومند و شاداب می‌کند و به آن مصونیت می‌دهد و پرهیز از گناه را سهل و آسان می‌سازد. (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۹۹)

حضرت(ع) می‌فرماید:

وَإِنِ اتَّقَوْا مَطَايَا دَلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْمَتْهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةُ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۶/۶)

همانا تقوا، چونان مرکب‌های فرمانبرداری هستند که سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می‌کنند.

از آثار تقوا در کلام امیرالمؤمنین (ع) می‌توان به این موارد اشاره کرد: عدم نابودی آنچه براساس تقوا پایه‌گذاری می‌شود (نهج‌البلاغه، خطبه ۴/۱۶)؛ کلید هر در بسته، ذخیره رستخیز و عامل آزادگی از هرگونه بردگی و نجات از هرگونه هلاکت (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۰)؛ سپر بلای امروز و راه رسیدن به بهشت (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۱/۵)؛ و وسیله از ریشه‌برکندن گناهان (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۷/۵).

«مراقبه» و «محاسبه» — چنان‌که در کلام حضرت (ع) نیز تأکید شده است — زمینه آراستن نفس انسان به گوهر «تقوا» را فراهم می‌کند. (در زمینه «مراقبه»، نهج‌البلاغه، نامه ۵۶ و خطبه ۹۷/۸۶، و در زمینه «محاسبه»، نهج‌البلاغه، خطبه‌های ۸/۹۰ و ۱۶/۲۲۲)

۲.۱.۱.۴ از بعد عملی

معرفت والای امام علی (ع) به پروردگار عالم و عبودیت و خضوع غیرقابل توصیف در برابر خداوند و ایمان عمیق امیرالمؤمنین (ع) به رستخیز و معاد، بیانگر حضور تقوا در سرتاسر زندگی آن حضرت (ع) است.

ابن عباس ماجرای گفت‌وگوی خود را با امام علی (ع) درحالی‌که برای جنگ عازم بصره بود، این‌گونه روایت می‌کند:

روزی در ذی‌قار [محلی در نزدیکی بصره] بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم؛ آن حضرت (ع) را سرگرم تعمیر کفش خود دیدم. امام (ع) هنگامی‌که مرا دید، به من فرمود: ارزش این کفش کهنه چقدر است؟ گفتم هیچ ارزشی ندارد. امام (ع) فرمود: به خدا سوگند، این کفش فرسوده را از حکومت بر شما بیشتر دوست دارم، مگر اینکه در سایه حکومت، حق را اقامه و باطل را نابود کنم... (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳)

آنجا که سخن از تقوای خدا و اطاعت فرمان پروردگار و پرهیز از گناه و دوری و بازداشت از معصیت خدای سبحان است، امام علی (ع) نخستین امام تقوای پیشه و یگانه‌مرد صادق و پرهیزگار است:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَاسْتَبَقْتُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنْهَأُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا. (نهج‌البلاغه، خطبه ۶/۱۷۵)

ای مردم! سوگند به خدا، من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آنکه پیش از آن، خود عمل کرده‌ام و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم، جز آنکه پیش از آن، ترک گفته‌ام.

تقوا و پرهیزگاری آن‌چنان در اندیشه و عمل حضرت (ع) اهمیت دارد که حتی پس

از بازگشت از جنگ صفین، در محلی به نام حاضرین، نامه‌ای به فرزند خود امام حسن مجتبی(ع) می‌نویسند و در آن نصایح سودمندی به فرزند خود و همه پیروان راستین ایشان می‌فرمایند:

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ. (نهج البلاغه، نامه ۳۲/۳۱)

پسرم! بدان آنچه بیشتر از به‌کارگیری وصیتم دوست دارم، ترس از خدا، انجام واجبات، و پیمودن راهی است که پدران و صالحان خاندانت پیموده‌اند...

۲.۱.۴ صدق و راستی

۱.۲.۱.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): الصَّدَقُ لِسَانُ الْحَقِّ (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۲۷۵/۱۲۷/۱)؛ الصَّدَقُ حَقٌّ صَادِعٌ (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۸۲۵/۲۰۳/۱).

راستگویی زبان حق است؛ راستی حقی است صادع.

«حق» امری را گویند که ثابت باشد و باطل و زایل نشود و «صادع» به معنی درخشنده و ظاهر و واضح و شکافنده و جداکننده حق از باطل و بلندگوینده امری و آشکارکننده آن آمده است.

صدق در لغت، راست گفتن و راست کردن وعده باشد و در این موضع مراد راستی است هم در گفتن، هم در نیت و عزم، هم در وفای به آنچه زبان داده و وعده کرده باشد، و هم در تمامی احوالی که برای او پیش می‌آید. (طوسی، ۱۳۶۹: ب: ۱۷)

می‌توان گفت صدق نامی است برای هر حقیقتی که همه استعدادهایش به فعلیت رسیده و به صورت تام و کامل ظهور یافته است. پس در تشریع، همخوانی اندیشه و زبان و در تکوین، ظهور و بروز و به فعلیت رسیدن کامل و تام همه استعدادها و نیروهای درونی انسان یا هر چیز دیگری را صدق و راستی گویند. (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹: ۳۲۳)

متعلقات صدق را در شش دسته می‌توان برشمرد:

الف) صدق در گفتار

و آن خبردادن از چیزهاست چنان که درواقع هستند. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

امیرالمؤمنین(ع) در بیان ویژگی پرهیزگاران می‌فرماید:

مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ. (نهج البلاغه، خطبه ۲/۱۹۳)

سخنانشان راست است. (نیز تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱/ ۱۵۴۵/۳۱۵)

ب - صدق در نیت و اراده

عبارت است از خالص ساختن نیت برای خدا آن چنان که در طاعات، بلکه در همه حرکات و سکنات، انگیزه‌ای جز خدا نداشته باشد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَلَا مَجْجُودٍ تَكْوِينُهُ شَهَادَةٌ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ وَصَفَتْ دَخْلَتُهُ وَخَلَصَ يَقِينُهُ وَثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ. (نهج البلاغه، خطبه ۴-۳/۱۷۸)

و شهادت می‌دهم که جز الله، خدایی نیست، همتایی ندارد و شک و تردیدی در او راه ندارد. دین او را انکار نمی‌کنم و به آفریدگاری او اعتقاد دارم؛ شهادت کسی که نیت او راست، درون او پاک، یقین او خالص، و میزان عمل او گران سنگ است.

ج - صدق در عزم و تصمیم بر کار نیک

به این معنی که شخص در درون خود عزم را جزم کرده و به انجام فلان عمل نیک مصمم است. صدق در اینجا به معنی قوت و کمال عزم و نداشتن شک و تردید است. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

پس از پیروزی در جنگ بصره در سال ۳۶ هجری، یکی از یاران امام (ع) گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می‌دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد! امام (ع) فرمود:

أَهْوَىٰ أُخِيكَ مَعَنَا فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَّرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲)

آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ گفت: آری. امام (ع) فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریک‌اند آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران‌اند، ولی با ما هم عقیده و هم آرمان‌اند، به‌زودی متولد می‌شوند، و دین و ایمان با آنان تقویت می‌شود.

د - صدق در وفای به عزم

نفس آدمی گاهی در آغاز عزم و تصمیمی دارد؛ ولی چون وقت عمل رسید، تمایلات و شهوات به جنبش می‌آیند و به معارضه برمی‌خیزند و عزیمت وی را از میان می‌برند، و این با صدق در وفای به عزم منافات دارد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید:

إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصَّدَقِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱/۴۱)

وفا همراه راستی است.

حضرت(ع)، در سخنی، وعده‌های خداوند را راست‌ترین وعده‌ها می‌داند. (نهج البلاغه، خطبه ۵/۱۱۰)

ه - صدق در کردار

مطابقت باطن و ظاهر و یکسانی پنهان و آشکار را گویند، به این معنا که اعمال ظاهر او بر چیزی دلالت نکند که در باطن به آن متصف نباشد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

امیرالمؤمنین(ع) در بیان برخی ویژگی‌های اهل بیت(ع) چنین می‌فرماید:

وَهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالْأَسِنَّةُ الصَّدَقِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴/۸۷)

آنها زمامداران حق و یقین، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی، و راستگویان‌اند.

و - صدق در مقامات دینی

صدق در مواردی مانند صبر و شکر و توکل و حب و رجا و خوف و تعظیم و رضا و تسلیم و امثال اینها، که این‌گونه صدق بالاترین و ارجمندترین درجات صدق است و هرکه به حقیقت این مقامات و لوازم و آثار و غایات آنها متصف شود، به راستی صدیق است. (نراقی، ۱۳۶۷: ۳۱۸)

فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُ وَنَا الْكِتَابَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ. (نهج البلاغه، خطبه ۳/۵۶)

پس آنگاه که خدا راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود.

منظور از اینکه «خداوند درستی و صدق مسلمانان را دید»، مشخص شدن استحقاق و آمادگی آنها برای صبر در برابر مشکلات است.

از جمله آثار صدق می‌توان به نجات و رستگاری(تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۲۰/۹۶/۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۲/۸۶)، کامل شدن مروت و مردانگی(تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۳۱/۳: ۴۲۱۹) و به دست آمدن صلاح دینداری فرد(تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۵/۱۰۵/۷۷۸) اشاره کرد.

۲.۲.۱.۴ از بعد عملی

راستگویی و صدق محض بودن علی(ع)، حقیقتی است که سرتاسر زندگی آن حضرت(ع)

را چه در قلمرو اندیشه و گفتار و چه در عرصه عمل، فراگرفته است. دروغ و حيله گری و چاپلوسی و هرگونه مبارزه با واقعیات، علتی جز قرار گرفتن در سوداگری های «خود طبیعی» ندارد؛ و این حقیقت به شکل قطعی اثبات شده که علی بن ابی طالب (ع) «خود طبیعی» را در راه وصول به «خود انسانی اعلا»، سخت مهار کرده است. مگر ارتکاب خلاف واقعیات ها — که حرکت برخلاف نظم هستی هدفدار است — جز برای ثروت و مقام و نامجویی و مانند اینها انجام می گیرد؟ کسی در تاریخ پیدا نشده است که کمترین تمایلی از علی (ع) به آن امور را اثبات کند. (جعفری، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۰۷)

وضع روحی فرزند ابی طالب درباره راست و دروغ، با شرح نمونه ای از حساس ترین موقعیت زندگی آن حضرت (ع) آشکار می شود:

عمر در نزدیکی فوت خود، تعیین حاکم و رهبر را به شورای شش نفره ای واگذار کرد که اعضای آن را حضرت علی (ع)، طلحه، زبیر، عثمان، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف تشکیل می دادند. قرار بود این شورا با اکثریت آرا جانشین رسول خدا (ص) و رهبر جامعه مسلمانان را انتخاب کند و اگر آرای آنها برابر می شد، نظر گروهی ملاک قرار می گرفت که عبدالرحمن بن عوف در میان آنان بود. برحسب اتفاق، آرا برابر شد؛ زیرا حضرت علی (ع)، طلحه و زبیر در یک طرف به خلافت علی (ع) رضایت دادند و عثمان، سعد و عبدالرحمن بن عوف در طرف دیگر به خلافت عثمان راضی بودند؛ و در این میان، رأی عبدالرحمن تعیین کننده بود. وی خطاب به حضرت علی (ع) گفت: «تو به خلافت شایسته تری؛ اگر تعهد کنی به قرآن، سنت رسول الله (ص) و سیره شیخین عمل کنی، تو را انتخاب خواهیم کرد، در غیر این صورت عثمان خلیفه خواهد شد». حضرت (ع) پاسخ داد: «من به قرآن، سنت و اجتهاد خودم عمل می کنم». عبدالرحمن رو به عثمان کرد و همین شروط را مطرح کرد و او پذیرفت. مجدداً رو به امام علی (ع) کرد و گفت: «تو به خلافت شایسته تری؛ اگر پذیری، خلیفه ای». ولی حضرت (ع) همان پاسخ خود را تکرار کرد و در نهایت، قدرت و حکومت به عثمان سپرده شد. (طبری، بی تا: ۳/ ۲۹۷-۳۰۱)

عده ای بر این عقیده اند که هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اسلام و مسلمانان وجود ندارد؛ بنابراین، هیچ چیز به این اندازه اهمیت نداشت که حضرت علی (ع) قدرت را به دست می گرفت و حکومتی مبتنی بر حق و عدالت و ارزش های اسلامی تشکیل می داد. حضرت (ع) می توانست فقط یک دروغ مصلحت آمیز بگوید و قبول کند که به سیره شیخین هم عمل می کند، ولی بعداً فقط به اجتهاد خود عمل کند و به سیره شیخین بهایی ندهد. با

این دروغ نیز هیچ اتفاقی نمی افتاد؛ زیرا بعد از خلافت و رهبری، هیچ کس دقیقاً به دنبال تطبیق این نبود که کدام کار خلیفه موافق با کدام سیره و سنت است، چنان که در مورد عثمان نیز این کار را نکردند و او نه تنها به سیره شیخین عمل نکرد، بلکه حتی به قرآن و سنت نیز چندان توجهی نکرد.

حضرت(ع) حقیقت را دریافته بود؛ فروغ تابناک مطلق عالم هستی، دلش را روشن کرده بود؛ و خدا را در همه لحظات زندگیش می دید... آیا ممکن است چنین شخصی کمترین خلاف را مرتکب شود؟ چه خلاقی بدتر از دروغ؟ کسانی که توانایی واقع بینی و واقع گرایی و واقع گویی را ندارند، قدرت هضم شخصیت غوطه ور در واقعیات را هم ندارند. (جعفری، ۱۳۷۶: ۲۱۱/۱)

۳.۱.۴ عجب

۱.۳.۱.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): «وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَخُبَّ الْأَطْرَائِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ. (نهج البلاغه، نامه ۱۴۵/۵۳)

مبادا هرگز دچار خودپسندی شوی، و به خوبی های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی! که اینها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک نیکوکاران را نابود سازد.

عجب(خودبینی) این است که آدمی به جهت کمالی که در خود می بیند، خود را بزرگ شمارد، خواه آن کمال را داشته باشد خواه نداشته باشد، خواه آن صفت در واقع کمال باشد یا نباشد. در مفهوم عجب، این شرط معتبر نیست که کسی خود را در این کمال و این نعمت برتر از دیگری ببیند؛ و به همین معنا، عجب از کبر متمایز است، زیرا کبر این است که آدمی برای خود مزیتی در صفت کمال بر غیر خود ببیند و مرتبه خود را برتر شمارد. (نراقی، ۱۳۶۷: ۱۵۴)

امیر مؤمنان(ع) می فرماید:

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۶)

گناهی که تو را پشیمان کند، بهتر از کار نیکی است که تو را به خودپسندی وادارد.

شخصی از امام رضا(ع) پرسید: خودبینی و عجبی که موجب تباهی عمل می شود،

چیست؟ فرمود: عجب و خودبینی در جاتی دارد: یکی از آنها کردار زشتی است که به نظر بنده جلوه کند و آن را خوب پندارد، و به خود ببالد و پندارد کار خوبی می‌کند، و دیگر از درجات آن اینکه به پروردگار خود ایمان آورد و به واسطه آن بر خدا منت گذارد، و حال اینکه خدا را در این باره بر او منت است. (جعفری، ۱۳۸۰: ۴۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ أَفْعَالُ الْبَابِ. (نهج البلاغه، نامه ۵۷/۳۱)

بدان که خودبزرگ‌بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است.

ضد عجب و خودپسندی، شکسته‌نفسی و حقیرشمردن خود است. در فواید انکسار نفس و کوچک‌شمردن خود شکی نیست؛ و هر که به مرتبه بلند و ارجمندی رسید، به این صفت رسید، زیرا خدای تعالی با شکسته‌دلان است، و رسول خدا (ص) فرمود: «با هر کسی دو فرشته همراه است که لگام وی را در دست دارند؛ اگر خود را بزرگ شمارد، لگام به زیر کشند و گویند خداوندا! او را خوار و افکنده ساز، و اگر خود را حقیر شمرد، لگام به بالا کشند و گویند خداوندا! او را بردار و رفعت ده. (نراقی، ۱۳۶۷: ۱۶۱)

از جمله آثار عجب و خودپسندی در کلام حضرت (ع) می‌توان به این موارد اشاره کرد: مانع زیادشدن کمال و فزونی مرتبه (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۵۹۹/۱۷۶/۱ و ۸۴۹/۲۰۷/۱)، موجب فساد عقل (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۷۲۶/۱۹۵/۱ و ۳۹۵۱/۷۲/۳؛ نهج البلاغه، نامه ۵۷/۳۱) و هلاکت اخروی (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۵/۱۰۰/۱)، و باعث بطلان نیکویی‌ها (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۸۹۵/۲۱۴/۱ و ۹۴۶۶/۳۴/۶).

۲.۴ اخلاق اجتماعی

اخلاق اجتماعی نیز قسم دیگری از اخلاق به معنای عام است که درحقیقت به کمک دانش اخلاق به شناخت فضایل و رذایل اخلاقی آن هم در محدوده ارتباط با دیگران منجر می‌شود. از آنجا که زندگی انسان زندگی اجتماعی است، بی‌تردید «اجتماع» مهم‌ترین عامل تحول و پیشرفت انسان‌هاست.

۱.۲.۴ ادای امانت

۱.۱.۲.۴ از بعد عملی

قال امیرالمؤمنین (ع): ثُمَّ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا غُرَضَتْ

عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمُبِينَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أُطُولُ وَلَا أَعْرَضُ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمُ مِنْهَا وَلَا مُمْتَنِعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرَضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَمْ تُتَنَعَنَّ وَلَكِنْ أَشْفَقَنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَغَقَلَنَ مَا جَهَلَ مَنْ هُوَ أَوْعَفُّ مِنْهُمْ وَهُوَ الْإِنْسَانُ «... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الأحزاب/۷۲). (نهج/البلاغه، خطبه ۱۰۹۹/۱۲-۱۲)

یکی دیگر از وظایف الهی، ادای امانت است. آن کس که امانت‌ها را نپردازد، زیانکار است. امانت الهی را بر آسمان‌های برافراشته، زمین‌های گسترده، و کوه‌های به‌پاداشته عرضه کردند، که از آنها بلندتر، بزرگ‌تر، و وسیع‌تر یافت نمی‌شد؛ اما نپذیرفتند. اگر بنا بود چیزی به‌خاطر طول و عرض و توانمندی و سربلندی از پذیرفتن امانت سرباز زند، آنها بودند؛ ولی از کيفر الهی ترسیدند، و از عواقب تحمل امانت آگاهی داشتند، درحالی‌که ناتوان‌تر از آنها آگاهی نداشت، و آن انسان است، که خدا فرمود: «... همانا انسان، ستمکار نادان است».

حضرت(ع) ادای امانت را از ویژگی‌های متقین برمی‌شمرد آنجا که در بیان نشانه‌های متقین می‌فرماید:

... لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتُخْفِظَ وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ... (نهج/البلاغه، خطبه ۲۴/۱۹۹)

... و آنچه را به او سپرده‌اند، ضایع نمی‌سازد؛ و آنچه را به او تذکر دادند، فراموش نمی‌کند...

آن حضرت(ع) در ضرورت امانت‌داری چنین می‌فرماید:

وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِزْ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحْلَلَ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَى وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَأَفْظَعَ الْعِشِّ غِشُّ الْأُمَّةِ. (نهج/البلاغه، نامه ۷/۲۶)

و کسی که امانت الهی را خوار شمارد و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاک نساخته و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده است و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود؛ و همانا بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به ملت، و رسواترین دغلکاری، دغلبازی با امامان است.

بنابراین می‌توان امانت‌داری را از جمله فضیلت‌های برجسته اخلاقی به‌شمار آورد که تنها به جنبه مادی مربوط نمی‌شود بلکه در زمینه‌های معنوی (دین، ایمان، ...) نیز مطرح است. حتی از رازداری هم می‌توان درکنار امانت یاد کرد؛ امانتی که رعایت آن عقلاً و شرعاً به‌عنوان وظیفه معرفی شده و درمقابل آن خیانت قرار گرفته است، و چنان‌که در کلام حضرت(ع) مشاهده شد، مردم از آن برحذر داشته شده‌اند، چراکه آدمی با خیانت درهای خواری و رسوایی دنیا و آخرت را به روی خود می‌گشاید.

از جمله آثار و پیامدهای رعایت امانت را در کلام حضرت (ع) می‌توان چنین برشمرد: عمل کردن به امانت (امانت‌داری) موجب می‌شود دینداری کامل شود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۹۱۱۲/۲۶۶/۵)؛ کسی که امانت او قوی باشد، راستگویی او بسیار (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۰۴۸/۸۶/۳ و ۱۵۵۷/۸/۲)، و پیروزی بهره‌ او می‌شود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۲۰/۲۵۳/۱).

۲.۱.۲.۴ از بعد عملی

از آیات و روایات چنین برمی‌آید که بزرگ‌ترین امانت الهی همان تکلیف و مسئولیت است که خداوند در پرتو آزادی و اراده‌ای که به انسان داده، در اختیارش نهاده است. بر همین اساس، حضرت علی (ع) نقل می‌کند: پیامبر (ص) یک ساعت قبل از رحلتش خطاب به من فرمود:

يَا ابالحسن! أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ فِي مَا قُلَّ وَ جَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۵/۷۴)

ای ابالحسن! امانت را چه به شخص نیکوکار مربوط باشد چه بدکار، چه کم باشد چه زیاد، حتی امثال نخ و سوزن هم به صاحبش برگردان.

امام صادق (ع) فرمود:

فَإِنَّ عَلَيَّ (ع) إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عَنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ. (کلینی، ۱۳۶۲: ۱۰۴/۲)

حضرت علی (ع) به سبب راستگویی و ادای امانت، نزد رسول خدا (ص) به آن مقام ارجمند رسید.

امانت‌داری حضرت علی (ع) در همه امور، به‌ویژه حفظ بیت‌المال، بسیار دقیق بود، به‌گونه‌ای که وقتی عده‌ای از دوستان امام (ع) به ایشان گفتند «مردم به دنیا دل بسته‌اند. معاویه با هدایا و پول‌های فراوان آنها را جذب می‌کند؛ شما هم از اموال عمومی به اشراف عرب و بزرگان قریش ببخش و از تقسیم بیت‌المال دست بردار، تا به تو گرایش پیدا کنند»، حضرت (ع) فرمود: آیا از من می‌خواهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درمورد امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند! تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم هم بود، به‌گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱/۲۶)

حضرت علی(ع) هنگام فرارسیدن وقت نماز، آنچنان دگرگون و بی قرار می شد که اطرافیان به آن حضرت(ع) می گفتند: «ای امیر مؤمنان! تو را چه شده است؟». می فرمود:

جاء وقت الصلوة، وقت أمانة عرضها الله على السموات والأرض فأبين أن يحملنها وأشفقن منها.
وقت نماز رسیده، وقت همان امانتی که خدا بر آسمان و زمین عرضه داشت و از حمل آن ایا کردند و ترسان شدند.(عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۳۱۳/۴)

۲.۲.۴ تواضع

۱.۲.۲.۴ از بعد نظری

قال امير المؤمنين (ع): فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَالْأَمْرَ جَانِبَكَ وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ.(نهج البلاغه، نامه ۱/۲۷)

با مردم فروتن، نرمخو و مهربان باش، و گشاده رو و خندان باش!

و نیز فرمود:

وَأَسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لُؤْفِ الْكِبَرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لَخَاصَّةَ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَلَكِنَّهُ سَبَّحَانَهُ كَرَهُ إِلَيْهِمُ التَّكَاثُرَ وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُعَ فَالْأَصْقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ وَعَقَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ.(نهج البلاغه، خطبه ۳۸۳۷/۱۹۲)

و از آثار زشتی که کبر و غرور در دل ها می گذارد، به خدا پناه برید، همان گونه که از حوادث سخت به او پناه می برید! اگر خدا تکبر و ورزیدن را اجازه می فرمود، حتماً به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان(ع) اجازه می داد، در صورتی که خدای سبحان تکبر و خودپسندی را برای آنان نپسندید، و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید، که چهره بر زمین می گذارند و صورت ها بر خاک می مالند، و در برابر مؤمنان فروتنی می کنند.

تواضع یعنی شکسته نفسی که مانع شود آدمی خود را برتر و بالاتر از دیگری ببیند. لازمه تواضع، کردارها و گفتارهایی است که موجب بزرگداشت و اکرام دیگران باشد. اصل تواضع از بزرگ شمردن خداوند و درک هیبت و عظمت او است؛ و هیچ عبادتی برای خدا نیست که آن را قبول کند مگر اینکه در آن تواضع باشد و حقیقت معنای تواضع را تنها بندگان مقربى که به وحدانیت خدا رسیده اند، درک می کنند. در مقابل تواضع، تکبر قرار دارد. کبر حالتی است که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند، و معتقد شود که بر دیگران برتری دارد. بنابراین، کبر آفتی بزرگ و شر و فسادى هولناک و بزرگ ترین حجاب و مانع برای وصول به اخلاق مؤمنان است.(نراقی، ۱۳۶۷: ۱۶۷)

امیرالمؤمنین (ع) در بیانی دیگر چنین می‌فرماید:

خداوند بندگانش را با نماز و زکات و تلاش در روزه‌داری حفظ کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، دیدگانشان خاشع، جان و روانشان فروتن، و دل‌هایشان متواضع باشد، و کبر و خودپسندی از آنان رخت بربندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن، فروتنی آورد، و گذاشتن اعضای پرارزش بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است، و روزه‌گرفتن، و چسبیدن شکم به پشت، عامل فروتنی است، و پرداخت زکات، برای مصرف‌شدن میوه‌جات زمین و غیر آن، درجهت نیازمندی‌های فقرا و مستمندان است. به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تکبر را درهم می‌شکند و از روییدن کبر و خودپرستی جلوگیری می‌کند! (نهج‌البلاغه، خطبه ۶۸/۱۹۲-۷۲)

حضرت (ع) در کلام خود برخی آثار تواضع را متذکر می‌شود و می‌فرماید: کسی که درخت شخصیت او نرم و بی‌عیب باشد، شاخ و برگش فراوان است (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۴)؛ با فروتنی، نعمت کامل می‌شود (همان، حکمت ۱/۲۲۴)؛ و تواضع، انسان پست‌مرتبه را بلند می‌گرداند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱/۱۳۳ و ۳۱۰/۱۲۶ و ۴۱۷۵).

۲.۲.۲.۴ از بعد عملی

روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع) در پنج وقت پای برهنه راه می‌رفتند و کفش‌ها را به دست چپ می‌گرفتند: عید فطر و قربان که به مصلی می‌رفتند، روز جمعه که به نماز می‌رفتند، و موقعی که به عیادت بیماری یا تشییع جنازه می‌رفتند؛ می‌فرمودند: چون برای خدا می‌روم، می‌خواهم پا برهنه باشم. ایشان پیاده و تنها در بازارها راه می‌رفتند و اگر کسی راه گم کرده بود، بر سر راهش می‌رساندند و اگر به ضعیفی برمی‌خوردند، به او کمک می‌کردند و اگر از مردم کسی قرآن را غلط می‌خواند، می‌ایستادند و تعلیمش می‌فرمودند و آیه‌ای می‌خواندند که مضمونش این است: ما خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده‌ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است. (مجلسی، ۱۳۴۸: ۳۵۶)

حضرت (ع) در صحرای صفین خطبه‌ای به شرح زیر ایراد فرمودند:

مردم! از پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد؛ و خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را رها می‌کردم به‌خاطر فروتنی در پیشگاه

خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند؛ اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مَسْتَبِید، تا از عهده وظایفی که درقبال خدا و شما دارم برآیم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد، ادا کنم. پس با من چنان‌که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند حرف ننزید و چنان‌که از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری مجوید، و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید، و گمان نبرید اگر حق به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا درپی بزرگ‌نشان‌دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما، بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست؛ ما را از آنچه بودیم خارج کرد و به آنچه صلاح ما بود درآورد، به‌جای گمراهی هدایت و به - جای کوری بینایی عطا فرمود. (نهج/البلاغه، خطبه ۲۱۶/۲۷۱۹)

۳.۲.۴ عدالت

۱.۳.۲.۴ از بعد نظری

قال امیرالمؤمنین(ع): الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ. (نهج/البلاغه، حکمت ۲۳۱)

عدل، همان انصاف، و احسان، همان بخشش است.

اسْتَغْمِلِ الْعَدْلَ وَاحْذَرْ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعُسْفَ يُؤَوِّدُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ. (نهج/البلاغه، حکمت ۴۷۶)

عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن، که ستم رعیت را به آوارگی کشاند و بیدادگری به مبارزه و شمشیر می‌انجامد.

حضرت(ع) در کلامی دیگر می‌فرماید:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا. (نهج/البلاغه، حکمت ۴۳۷)

عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد، درحالی‌که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد؛ عدالت تدبیر عمومی مردم است، درحالی‌که بخشش گروه خاصی را شامل می‌شود. پس عدالت شریف‌تر و برتر است.

امیر مؤمنان(ع) به عدل، بیشتر از جنبه اجتماعی آن می‌نگریسته است نه از جنبه فردی و شخصی. از نظر اجتماعی، عدل از جود بالاتر است؛ اما آنجا که حضرت(ع) جود را از عدل

بالا تر می‌دانند، از جنبه اخلاق شخصی به آن نگریسته‌اند، زیرا جود علاوه بر عدل و عدم ظلم و تعدی، بخشش و ایثار از حق خود را هم دربر دارد. (مطهری، ۱۳۸۹: ۶۰)

حضرت (ع) عدل را یکی از ارکان ایمان برمی‌شمرد و در توضیح مطلب می‌فرماید:

و عدل نیز بر چهار پایه برقرار است: فکری ژرف‌اندیش، دانشی عمیق و به‌حقیقت‌رسیده، نیکوداوری‌کردن و استواربودن در شکیبایی. پس کسی که درست اندیشید، به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید، از چشمه زلال شریعت نوشید و کسی که شکبیا شد، در کارش زیاده‌روی نکرده با نیک‌نامی در میان مردم زندگی خواهد کرد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۵/۳۱)

حضرت (ع) عدالت را مایه برتری سلطان (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۵۸۴/۱۷۴/۱) و سرآغاز ایمان (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۱۶۹۷/۱۵/۲) می‌داند؛ و از طرفی، ملاک سیاست و حکومت را نیز عدالت معرفی می‌کند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۹۷۰۹/۷۱/۶) و دوام دولت‌ها را به واسطه رعایت عدالت امکان‌پذیر می‌داند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۷۱۰/۲۲۳/۳).

از آنجا که عدالت از برجسته‌ترین فضایل اخلاقی است و یکی از اصول کلی اخلاق چه در بُعد فردی و چه در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ... به‌شمار می‌رود که به رعایت آن درقبال افراد جامعه از زبان مبارک حضرت (ع) نیز تأکید بسیار شده است، می‌توان دریافت که رفتار به عدالت با دیگران به معنای رعایت حقوق افراد براساس قابلیت‌ها و استحقاق‌های آنان است؛ و نقطه مقابل آن، ظلم و ستمکاری و نادیده‌گرفتن این حقوق است که عواقب شومی برای ظالم و ستمکار در پی دارد.

حضرت (ع) در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر در این باره می‌فرماید:

با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگان دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستم‌دیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است. (نهج‌البلاغه، نامه ۱۷/۵۳ - ۲۰)

برخی آثار رعایت عدل و انصاف در کلام حضرت (ع) به این شرح است: به سبب عدالت، برکت‌ها دوچندان شود (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۴۲۰۶/۱۲۹/۲)؛ هر که در شهرها عدل را برپا کند، خداوند رحمت را بر او بگستراند (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۸۶۳۳/۲۰۰/۵) و یکی

از دو پاداش نیکو را که یکی در دنیا باشد و یکی در آخرت به دست آورد (تمیمی آمدی، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۵/ ۱۶۳۱).

۲.۳.۲.۴ از بعد عملی

از نظر علی(ع) — که تندیس اسلام و عدالت اسلامی است — اصلی که با آن می توان تعادل اجتماع را حفظ کرد، همه مردم را راضی نگه داشت و نظم پیکره جامعه را کنترل و امنیت و آرامش عمومی را تأمین کرد، عدالت اجتماعی است؛ تبعیض و ظلم و جور، کوره راهی است که حتی فرد ستمگر و جابر را به مقصد نمی رساند؛ و دادگستری، بزرگراهی است همگانی که با آن می توان عموم مردم را به سوی سعادت و بهشت موعود پیش برد و حتی دشمن را به شکست کشاند. در نگاه الهی و حکیمانه آن حضرت(ع)، اجرای عدالت در حق زیردستان باعث جلب محبت و عدالت مقام بالادست می شود: «هرکس با فرو دست خویش به داد رفتار کند، از عدالت مافوق خویش برخوردار می شود». در نگاه امام(ع)، پیشوا و حکمران امین و پاسدار حقوق رعیت و مسئول نگهداری مال و جان و حقوق به اصطلاح توده محکوم مردم است نه اینکه مردم محکوم اراده او باشند. (موسوی دانشور، ۱۳۸۲: ۴۴۶)

به همین جهت، حضرت(ع) در بخشنامه ای به اشعث بن قیس — فرماندار آذربایجان — می نویسد:

همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی در گردن تو است. باید از فرمانده و امام خود اطاعت کنی؛ حق نداری به رعیت استبداد ورزی و بدون دستور به کار مهمی اقدام کنی. در دست تو، اموالی از ثروت های خدای بزرگ و عزیز است؛ و تو خزانه دار آنی تا به من بسپاری. امیدوارم بدترین زمامدار برای تو نباشم. (نهج البلاغه، نامه ۵)

نگاهی به گفتارهای امام علی(ع) درباره عدالت، حق، ستم، حق خداوندی، ... نشان می دهد که تفکیک عدالت اجتماعی از عدالت اقتصادی یا عدالت سیاسی و اداری در سخن امام علی(ع) مشکل به نظر می رسد؛ زیرا عنوان عدالت اجتماعی، تمامی این ابعاد را به طور جامع دربر دارد. (مولانا، ۱۳۸۰: ۲۰۶)

امام علی(ع) این اصل همسانی حقوق و تساوی در برابر قانون را نه تنها در برخورد با مسلمانان بلکه در مورد بیگانگان نیز به مرحله اجرا درمی آورد. آن حضرت(ع) نه تنها پرچمدار توحید اسلامی بود، بلکه پرچم عدالت اجتماعی را نیز در روزگار بی عدالتی ها به اهتزاز درآورد؛ که داستان زیر، نمونه آشکاری از آن است:

امام علی(ع)، در یکی از روزهای حکومت خویش، زره خود را در دست یک مسیحی دید؛ اما به جای اینکه از قدرت خود سوءاستفاده کند، او را به محضر شریح قاضی فراخواند و طرح دعوا فرمود. شریح رو به مولا(ع) گفت: «شما برای اثبات مالکیت خویش باید شاهد بیاورید»؛ مسیحی نیز گفت: «زره جز از آن من نیست ولی امیرالمؤمنین(ع) را نیز دروغگو نمی‌شناسم»؛ و چون علی(ع) بر اثبات ادعای مالکیت خود بینه‌ای نداشت، شریح به نفع مسیحی حکم داد و ختم دادگاه را اعلام کرد. امام(ع) محکومیت ظاهری خویش را پذیرفت و مرد نصرانی زره را با خود برد؛ اما هنوز چند گامی بیش از محضر قضا دور نشده بود که وجدانش بیدار شد و با حالتی که حاکی از انقلاب درونی بود، به نزد شریح برگشت و ضمن اعتراف به حق علی(ع) و اظهار شهادتین گفت: «من عمداً زره علی(ع) را برداشتم تا بینم عکس‌العمل خلیفه و قاضی مسلمین چیست؛ و اکنون مشاهده کردم که عدالت اسلامی، شخص اول حکومت را در برابر متهم بیگانه به پای میز محاکمه می‌آورد و قاضی آزادانه براساس قوانین قضایی به نفع فرد غیرمسلمان رأی می‌دهد. این گواه بر حق بودن آیین محمدی است؛ و من به اسلام گراییدم»؛ و آنگاه به دلیل حق‌پرستی و عدالت‌پروری امیرمؤمنان(ع)، در سلک دوستان و فداییان ایشان درآمد و در میدان صفین در رکاب حضرت(ع) به فیض شهادت دست یافت. (موسوی دانشور، ۱۳۸۲: ۴۴۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵/ق ۱۹۶۵/م: ۴۰۱/۳)

همین عدالت‌خواهی و پافشاری بر عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود که مولود کعبه را در همه زمان‌ها محبوب خودی و بیگانگان قرار داد و نام او را چون در شاهوار بر تارک تاریخ جهان انسانیت درخشان ساخت.

چنان‌که در هر یک از گفتارها ملاحظه شد، امیرالمؤمنین(ع) درباره هر یک از فضایل و یا رذایل مطرح‌شده دیدگاهی داشته‌اند، دیدگاهی که از سنت نبوی و قرآن الهام گرفته است؛ و در مقابل این دیدگاه، پایبندی و عمل به اعتقاد را نصب‌العین خود قرار می‌دادند. آن‌چنان‌که اگر عملی را ناپسند و قبیح می‌دانستند، هرگز دامن خویش را به ارتکاب آن آلوده نمی‌کردند و چون حسن بودن امری بر ایشان مکشوف می‌شد، همه هم خود را به آراستن نفس خویش به آن امر مصروف می‌کردند، همچنان‌که در این نوشتار تلاش شد نشان داده شود که آن حضرت(ع) مظهر کمالات و صفات ارزنده شخصیت انسانی است. همچنین، در موارد بحث از رذایل، از بُعد عملی آنها صرف‌نظر شد، چراکه مصداقی در آن رابطه یافت نشد.

۵. نتیجه‌گیری

علم را می‌توان «درک کردن حقیقت چیزی» معنا کرد و آن را در برابر جهل قرار داد. از این نظر، اخلاق را می‌توان بر علم به این معنا مضاف کرد و دانش اخلاق را مجموعه‌ای از دانستنی‌ها پیرامون ملکات و حالات نفسانی و افعالی که رنگ ارزشی دارد، تلقی کرد. این دانش را نمی‌توان به بخش فلسفی اخلاق محدود دانست، بلکه می‌توان آن را با اخلاق عملی نیز پیوند داد و گفت اخلاق عملی به‌نوعی به مبانی نظری وابسته است و درحقیقت مبنای نظری است که شخص را به عمل وادار می‌سازد.

با دقت در مباحث مطرح‌شده، می‌توان به این حقیقت دست یافت که گوهر وجود امیرالمؤمنین(ع) بر دانش اخلاق اسلامی واقف شده؛ زیرا از سویی درباره مسائل این علم شناخت کامل یافته و مبنای نظری خود را تقویت کرده و از سوی دیگر آنها را در عمل به‌کار بسته و عمل آن حضرت(ع) نیز که مبنای نظری داشته، بر این امر گواه است.

چنان‌که تاریخ گواه است، امیرالمؤمنین(ع) را می‌توان نقطه عطف دانش اخلاق دانست و تصریح کرد که تعداد کسانی که از اندیشه و افکار آن حضرت(ع) تأثیر پذیرفته‌اند، بسیارند و جهت‌گیری آنها متفاوت است: گروهی همچون ابوذر غفاری و عمار یاسرها با افکار آن حضرت تربیت یافته و نسل‌های بعد از خود را با گفتار و عملکرد خود و انتقال تعالیم امیرالمؤمنین(ع) تربیت کرده‌اند و دسته‌ای از متأخران چون اسماعیل بن مهران با به‌جا گذاشتن آثاری مکتوب و ماندگار بر نسل‌های بعد از خود اثرگذار بوده‌اند.

از طرفی، حضرت علی(ع) در محضر رسول خدا(ص) — شخصیتی که خود تربیت‌یافته تعالیم پروردگار متعال بود — تعلیم و تربیت یافته و با برخورداری از عقلی رشدیافته، در تربیت اهل بیت و ائمه بعد از خود(ع) کوشیده‌اند و آنها نیز به‌نوبه خود، اندیشه خود را متأثر از امیرالمؤمنین(ع) می‌دانستند و با آن افکار و اندیشه‌ها به تعلیم و تربیت شاگردان همت گماردند.

از آنجا که دانش اخلاق در اسلام در زمان حضرت علی(ع) به‌نگارش درآمد و به‌عنوان میراث ماندگار مکتوب نسل به نسل انتشار یافت، می‌توان برای نشان دادن نقش و تأثیری که امیرالمؤمنین(ع) در گسترش و پیشرفت این دانش به‌صورت ماندگار داشته، آثار برجای‌مانده از اعصار مختلف را که در زمینه اخلاق به رشته تحریر درآمده است، بررسی کرد و با دیدگان خود بر الهاماتی که کاتبان این آثار از اندیشه و کلام گهربار امیر

مؤمنان(ع) دریافت کرده‌اند، نگریست و بر این مطلب تأکید کرد که نقش حضرت(ع) در شکوفایی و گسترش دانش اخلاق اسلامی بسیار مهم و غیرقابل انکار دانست.

منابع

- قرآن کریم(۱۳۸۰). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ دوم، قم: انتشارات فاطمة الزهراء.
- سیدرضی(۱۳۸۸). نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، قم: انتشارات امام همام.
- آغازی، تهران، محمدحسن(۱۴۰۳ق). الذریعه إلى تصانیف الشیعه، چاپ سوم، بیروت: دارالأضواء.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد(۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی کرم(۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م). الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر - دار بیروت.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب رازی(۱۳۹۸ق). تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، بیروت: دار مکتبة الحیة للطباعة والنشر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم(۱۴۱۴ق). لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- امین، احمد(۱۹۷۴م). الأخلاق/ موسوعة احمد/ امین الأدبیه، لبنان - بیروت: دارالکتاب العربی.
- بامداد، محمدعلی (بی تا). علم اخلاق (حکمت عملی)، به کوشش محمود بامداد، بی جا: مؤسسه مطبوعاتی اشرفی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد(۱۳۸۴). شرح غرر الحکم و درر الکلم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: سیدجلال الدین محدث، چاپ ششم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- جعفری، بهزاد(۱۳۸۰). ترجمه تحف العقول، چاپ اول، تهران: اسلامیه.
- جعفری، محمد تقی(۱۳۷۶). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد(۱۴۲۸ق). معجم الصحاح، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفة.
- حسینی استرآبادی، شرف الدین(۱۴۰۹ق). تأویل الآیات الظاهرة؛ قم: انتشارات جامعه مدرّسین.
- حکیمی، محمد رضا(۱۳۵۷). دانش مسلمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دمشق - بیروت: دارالعلم دارالشامیه.
- شیخ الاسلامی، علی(۱۳۷۹). راه و رسم منزلها (شرح منازل السائرین)، چاپ اول، بی جا: مرکز نشر فرهنگی آیه.
- صدر، حسن(۱۴۰۱ق). تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، لبنان - بیروت: دارالرائد العربی.
- طباطبایی، محمد حسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، بی جا: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا). تاریخ الأمم والملوک، تحقیق جمعی از علما، بیروت: مؤسسه الأعلمی.

۱۰۴ نقش امیرالمؤمنین(ع) در شکوفایی دانش اخلاق اسلامی ...

- طریحی، فخرالدین(۱۳۷۵). مجمع البحرین، تحقیق سیداحمد حسینی، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، نصیرالدین(۱۳۶۹الف). اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- طوسی، نصیرالدین(۱۳۶۹ب). اوصاف الأشراف، به اهتمام سیدمهدی شمس الدین، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه(۱۴۱۵ق). تفسیر نورالقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- فراهیدی، خلیل بن احمد(۱۴۱۰ق). العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت.
- فیض کاشانی، محسن(۱۳۶۵). اخلاق حسنه، ترجمه محمدباقر ساعدی، چاپ ششم، بی جا: انتشارات پیام آزادی.
- کلینی، محمد بن یعقوب(۱۳۶۲). الکافی، چاپ دوم، تهران: نشر اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر(۱۴۰۳ق). بحار الأنوار الجامع لدرر أخبار الأئمة الأطهار، لبنان - بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر(۱۳۴۸). عین الحیوة، بی جا: انتشارات علمیة اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی(۱۳۷۲). اخلاق در قرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی(۱۳۷۷). آشنایی با علوم اسلامی (حکمت عملی)، قم: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی(۱۳۸۹). سیری در نهج البلاغه، چاپ چهل و پنجم، تهران: انتشارات صدرا.
- مغیسه، محمدجواد(۱۳۸۶). فلسفه الأخلاق فی الإسلام، ترجمه عبدالحسین صافی، قم: مؤسسه دارالکتاب الإسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ با همکاری جمعی از فضلا(۱۳۷۷). اخلاق در قرآن، چاپ اول، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب(ع).
- موسوی دانشور، رضا(۱۳۸۲). «امام علی(ع)، تندیس عدالت اسلامی»، مجموعه مقالات برگزیده همایش عدالت اجتماعی و امیرالمؤمنین علی(ع)، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین(ع).
- مولانا، حمید(۱۳۸۰). «امام علی(ع) و ابعاد عدالت اجتماعی»، کتاب تقد، ش ۱۸.
- نبهی، عبدالرحیم(۱۳۳۰). علم اخلاق، تهران: بی نا.
- نراقی، احمد(۱۳۷۱). معراج السعادة، چاپ اول، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
- نراقی، مهدی(۱۳۶۷). جامع السعادات (علم اخلاق اسلامی)، ترجمه سیدجلال الدین مجتبی، چاپ اول، بی جا: انتشارات حکمت.